



## شایستگی زنان برای قضاوت و مناصب رسمی

نویسنده: معرفت، محمد هادی

فقه و اصول :: حکومت اسلامی :: تابستان 1376 - شماره 4

از 39 تا 54

آدرس ثابت : <http://www.noormags.com/view/fa/articlepage/118722>

دانلود شده توسط : آهو خرس

تاریخ دانلود : 1393/06/01 19:44:56

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور



## شایستگی زنان برای

## قضاوت و مناصب رسمی

مجموعه‌ای معرفت

اساساً بحث از صلاحیت یا عدم صلاحیت زنان، برای تصدی رسمی، در نظام حکومت اسلامی، در باب شرط «ذکوریت» در امر قضاوت، در فقه مطرح است، زیرا فقها قضاوت را یک منصب رسمی و با عنوان «ولاية القضاء» مطرح ساخته‌اند، و آن را از شئون ولایت عامه دانسته، لذا ذکوریت را شرط کرده‌اند.

از این رو دامنه بحث، فراتر از مسئله قضاوت است، و شامل تمامی مناصب رسمی، که از شئون ولایت عامه محسوب شود، می‌گردد.

شهید اول - قدس سره - در کتاب «دروس» در تعریف «قضا» می‌گوید: «وهو ولاية شرعية على الحكم في المصالح العامة من قبل الامام<sup>۱</sup>».

وی قضاوت را ولایت دانسته، لذا عنوان منصب را یافته، و به اذن «نصب» از جانب امام (ولی امر مسلمین) نیاز دارد.

فقها - رضوان الله عليهم - از همین دیدگاه که قضاوت، ولایت و منصب است،

ذکوریت را شرط کرده اند.

شیخ انصاری-رحمة الله علیه-در کتاب مکاسب، در مسئله «ولایت» صریحاً از مقام حکومت قضائی، با عنوان «منصب» یاد کرده است.<sup>۲</sup>

و لذا سید طباطبائی-صاحب ریاض المسائل-پس از نقل اجماع از بزرگان فقهای شیعه، آن را برای حجیت اعتبار این شرط، کافی دانسته و می گوید:

«مضافاً الی الاصل، بناءً علی اختصاص منصب القضاء بالإمام اتفاقاً، فتوی و نصاً<sup>۳</sup>.»  
او منصب قضاوت را از شئون امامت و ولایت عامه دانسته، لذا ذکوریت را شرط نموده، و آن را از شرایط معتبر در قاضی گرفته است.

صاحب جواهر-قدس سره-و دیگر فقها، در این زمینه، به حدیث معروف: «لا یفلح قوم ولیتهم امرأة<sup>۴</sup>» تمسک جسته اند، زیرا قضاوت ولایت است، و مشمول عموم یا اطلاق این حدیث می گردد.<sup>۵</sup>

از این بحث که درباره شرط ذکوریت در امر قضاوت است، به دست می آید که: محط بحث در مورد نظر فقها، چیزی فراتر از آن، و کبرای مسئله «شرط ذکوریت» در تمامی مناصبی است که از شئون ولایت عامه محسوب می شود، و از آن مقام نشئت گرفته است.

لذا اگر چه بحث حاضر درباره شرط ذکوریت در قاضی است، دامنه آن گسترده تر و مستفاد آن، کبرای شرطیت مذکور در مطلق مناصب رسمی دولت اسلامی است.

### طرح مسئله

شرط «ذکوریت» در قاضی، یکی از مسائل مورد اتفاق آرا و اجماع فقهای امامیه است. در این زمینه نیز روایاتی-از طرق اهل سنت و شیعه-در دست است که شایستگی زنان را برای امر قضاوت، منتهی دانسته است.

دلیل این شرط را اجماع و روایات وارده دانسته، علاوه بر اصل که مقتضای آن، عدم صلاحیت قضاوت است برای کسی که واجد شرایط یاد شده در کلام فقها نباشد.



درباره «اجماع» دو خدشه وارد ساخته اند: اولاً: اجماع یاد شده، مَدْرُکِی است، و به روایات مذکوره متکی می باشد، لذا نمی تواند کاشف از حجیت قطعی، و رای روایات مذکوره باشد؛

ثانیاً: در مسئله، مخالف وجود دارد: میرزای قمی در کتاب «غنائم الایام»، و محقق اردبیلی در «مجمع الفائدة والبرهان»، درباره روایات مذکوره گفته اند: اسناد تمامی آن ها ضعیف یا مرسل است، و لذا قابل استناد نیست. پس اصل جواز، حاکم است و مانعی از قضاوت زن، با عنوان منصب رسمی وجود ندارد.

#### پاسخ

اولاً: اجماع فقهای امامیه قطعی است و از صدر اسلام تاکنون کتاب های فقهی ای که در این زمینه بحث کرده اند، بالاتفاق، شرط ذکوریت را یاد آور شده اند؛

ثانیاً: مخالفی در مسئله وجود ندارد و آن چه میرزای قمی و محقق اردبیلی - قدس سرهما - در این باره فرموده اند، عبارت است از: پذیرفتن اجماع، ولی «مَصَّبٌ» و مورد آن را «منصب» قضاوت دانسته اند، نه «فِعْلٌ قضاوت»؛ یعنی اگر یک زن عالم و فاضلی بخواهد میان دو نفر زن که شهود نیز زن باشند، فصل خصومت نماید و اختلاف آنان را حل کند مانعی ندارد، چون در حقیقت، از باب رجوع جاهل به عالم است. و آن را از «مَصَّبٌ» اجماع خارج دانسته اند. لذا با مورد اجماع، که نفی صلاحیت برای منصب قضاوت است، مخالفتی ندارند؛

ثالثاً: اجماع، اگر مستند به روایات یاد شده باشد، موجب «جَبْرٌ سَدِّدٌ» قوت سند می گردد، زیرا مورد عمل اصحاب قرار گرفته، و طبق آن فتوا داده اند، و چون اهل خبره هستند، موجب اطمینان و وثوق به روایات مذکور می گردد.

البته چون مبنای حجیت «خبر واحد» بنای عقلاً است، عقلاً به چنین خبرهایی که مورد عنایت اهل فن باشد، اطمینان می کنند.

پوشیده نباشد که ما شهرت استنادی را جابر می دانیم، چه رسد به اجماع استنادی! و



این شیوه قدمای اصحاب است، که بر همان مبنای عقلایی استوار می‌باشد.

در نتیجه: اگر اجماع استنادی باشد و به روایات یاد شده استناد کرده باشد، موجب جبر سند و قوت سند روایات می‌گردد، و روایات مذکوره صلاحیت استناد فعلی «حجیت» را دارا می‌گردند. و اگر اجماع، استنادی نباشد، خود مستقلاً حجّت است، زیرا در این صورت کاشف قطعی از حجّت خواهد بود.

لذا خدشه در اجماع که مذرکی است، و خدشه در روایات که ضعیف و مرسل اند، قابل جمع نیست، و به نحو «مانعة الخلو» یکی از دو حجّت وجود دارد: یا اجماع غیر مستند، یا روایات مورد استناد عمل اصحاب.

### اجماع فقهای امامیه

۱- شیخ الطائفه، ابو جعفر محمد بن الحسن طوسی (وفات: ۴۶۰ ق) کتاب «خلاف» را بدین منظور نوشته تا مسائل اختلافی میان مذهب امامیه و دیگر مذاهب را بیان کند، در این کتاب چنین می‌گوید:

«لا يجوز ان تكون المرأة قاضية في شيء من الاحكام. و به قال الشافعي. و قال ابو حنيفة: يجوز ان تكون قاضية فيما يجوز ان تكون شاهدة فيه، وهو جميع الاحكام الا الحدود والقصاص. و قال ابن جرير: يجوز ان تكون قاضية في كل ما يجوز ان يكون الرجل قاضياً فيه، لانها تعد من اهل الاجتهاد.»

او نخست دیدگاه فقهای امامیه را به طور مطلق و بدون استثناء بیان داشته که: زن هرگز شایستگی قضاوت را ندارد، و در هیچ یک از احکام قضائی نمی‌تواند قضاوت نماید.

و این کلام از شیخ الطائفه، با این قاطعیت می‌رساند که هرگز مخالفی از فقهای شیعه در این زمینه وجود نداشته، و این خود، نموداری از اتفاق آرای فقهای شیعه است.

سپس به دیدگاه محمد بن ادریس شافعی می‌پردازد. که هم گام با امامیه است. ولی ابوحنیفه، قضاوت زن را در مواردی که شهادت او پذیرفته است، می‌پذیرد. لذا صرفاً در باب حدود و قصاص، حق قضاوت ندارد، زیرا شهادت زن در آن دو باب پذیرفته نیست و

در دیگر احکام می‌تواند قضاوت نماید. ابن جریر، فرقی میان زن و مرد، اگر اهلیت اجتهاد را داشته باشند، قائل نیست.

سپس شیخ به استدلال می‌پردازد و می‌گوید: اساساً اصل بر عدم جواز قضاوت است، زیرا «حجیت» و نفوذ کسی بر دیگری، به دلیل قاطع نیاز دارد، و به اصل جواز یا عموماً باب قضا، نمی‌توان تمسک جست بلکه باید دلیل ویژه اقامه نمود، که مدعی جواز قضاوت زن، فاقد چنین دلیلی است.

به علاوه، از پیغمبر اکرم (ص) روایت شده است که: «لا یفلح قوم وکیتهم امرأة؛ رستگار نخواهند گردید، گروهی که زن بر آنان رهبری می‌کند.»

نکته جالب در کلام شیخ آن است که از واژه «ولایت» که مورد نهی قرار گرفته<sup>۷</sup>، نهی از قضاوت استفاده کرده، که نهی از عموم مناصب را در نظام اسلامی می‌رساند.

و نیز استدلال مثل شیخ، به این روایت، اعتماد او را به آن می‌رساند، که مورد استناد حکم شرعی قرار داده است.

البته خواهیم گفت که این گونه روایات، که جنبه تاریخی نیز دارد<sup>۸</sup>، از روایات مشهور مورد تسالم به شمار می‌رود. مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۲- شهید اول ابو عبدالله جمال الدین مکی بن محمد دمشقی (شهادت: ۷۸۶ ق) در کتاب پر ارج «الدروس الشرعیة فی فقه الامامیه» - که درباره استوارترین آرای فقهی شیعه نگاشته است، و از لحاظ قدرت فقاهتی در سطح بالایی قرار دارد - قاطعانه، شرط «ذکوریت» در قاضی را، چه قاضی منصوب باشد یا قاضی تحکیم یادآور شده است.<sup>۹</sup>

۳- محقق اول ابو القاسم نجم الدین جعفر بن الحسن حلی (وفات: ۶۷۶ ق) در کتاب «شرایع الاسلام» ذکوریت را در قاضی، بدون تردید و قاطعانه شرط کرده است.<sup>۱۰</sup>

۴- علامه محمد بن الحسن، ابن المطهر حلی (وفات: ۷۷۱ هـ ق) در کتاب «قواعد» که خلاصه آرای فقهی او را تشکیل می‌دهد، و مورد عنایت بزرگان فقها قرار گرفته، نیز شرط ذکوریت را بدون تردید، در ردیف دیگر شرایط قطعی قاضی یاد کرده است.

فخر المحققین، فرزند پرومندی، در شرح عبارت پدر، آن را مسلم گرفته است.<sup>۱۱</sup>  
 ۵- شهید ثانی زین الدین عاملی (شهادت: ۹۶۵ ق) در شرح عبارت محقق، ضمن  
 شمارش شرایط و اوصاف قاضی، از جمله ذکوریت، می گوید: «هذه الشرائط عندنا  
 موضع وفاق<sup>۱۲</sup>».

از عبارت «عندنا» به خوبی به دست می آید- چنان که صاحب جواهر به آن تصریح دارد-  
 که شرط مذکور، مورد اتفاق آرای فقهای امامیه است. چنین ادعایی از مثل شهید ثانی قابل  
 توجه است و نباید از آن به آسانی گذشت.

۶- سید محمد جواد عاملی (وفات: ۱۲۲۶ ق) در موسوعه بزرگ فقهی  
 خود «مفتاح الكرامة»- که جمع آوری آرای فقهای امامیه است- در شرح عبارت علامه  
 در «قواعد» می گوید:

«هذه الشروط السابقة معتبرة اجماعاً، معلوماً ومنقولاً، حتى في المسالك والكفاية  
 والمفاتيح<sup>۱۳</sup>».

شرایط هفت گانه را که علامه در قواعد (متن کتاب) آورده است، از جمله شرط  
 ذکوریت، مورد اتفاق آرای فقهای امامیه است. و در این باره، اجماع معلوم و منقول، هر  
 دو وجود دارد. مقصود وی از اجماع معلوم، اجماع محصل است که برای هر  
 مراجعه کننده به خوبی به دست می آید. علاوه بر اجماع منقول که در کلمات بزرگانی  
 هم چون شهید ثانی در کتاب «مسالك»، و محقق سبزواری در «كفاية الاحكام» و فیض  
 کاشانی در «مفاتيح الشرايع» آمده است.

سپس به روایتی که جابر از امام باقر (ع) نقل می کند، اشاره می کند:

قال (ع): «ولا تولي القضاء امرأة؛ زن نباید متصدی امر قضاوت گردد.»

۷- محقق سبزواری (وفات: ۱۰۹۰ ق) در کتاب «كفاية الاحكام» می گوید: «والظاهر انه  
 لا خلاف في اشتراط طهارة المولد، وكذا اشتراط العدالة والذكورة. واتفاق الاصحاب  
 على الشرائط المذكورة منقول في كلامهم<sup>۱۴</sup>».

شرط ذکوریت را در ردیف شرط عدالت، مورد اتفاق دانسته، و افزوده است که:

اتفاق بر اعتبار این شرایط، در کلمات فقها مورد نقل همگی است.

۸- فیض کاشانی (وفات: ۱۰۹۱ق) در کتاب «مفاتیح الشرایع» می گوید:

«یشترط فی القاضی، البلوغ والعقل والایمان والعدالة وطهارة المولد والذکورة والفقہ عن بصیرة. بلا خلاف فی شیء من ذلك عندنا<sup>۱۵</sup> .»

از عبارت «بلا خلاف من شیء فی ذلك عندنا» به خوبی پیداست که مسئله را مورد اتفاق آرا دانسته، و هیچ گونه مخالفتی از فقهای امامیه، از دیدگاه ایشان وجود نداشته است. واقعیت نیز بر همین حقیقت گواہ است، چنان که اشارت رفت، و خواهیم آورد.

۹- میر سید علی طباطبائی صاحب ریاض المسائل (وفات: ۱۲۳۱ق) پس از بیان شرط ذکوریت می گوید: «بلا خلاف فی شیء من ذلك أجده بیننا، بل علیه الإجماع فی عبائر جماعة، كالمسالک و غیره.»

سپس از علامه حلی در کتاب «نهج الحق» درباره شرط علم و ذکوریت، نقل اجماع می کند و آن گاه می گوید:

«همین اجتماعات که در گفته های این بزرگان آمده، و مخالفی در مسئله یافت نشده، برای اثبات مطلب کافی است. مضافاً این که قضاوت، منصب مرتبط به مقام ولایت است، که صرفاً واجدین شرایط لازم حق تصدی آن را دارند، و هرکس فاقد یکی از شرایط یاد شده باشد، از شایستگی آن برخوردار نیست.

طبق این برداشت، نفوذ ولایت قضائی اساساً خلاف اصل است، که صرفاً واجدین شرایط یاد شده شایستگی آن را دارند. و فاقدین، هم چنان بر اصل عدم جواز باقی هستند.<sup>۱۶</sup>

۱۰- صاحب جواهر، شیخ محمد حسن نجفی (وفات: ۱۲۶۶ق) در شرح عبارت «شرایع الاسلام» پس از ذکر شرایط یاد شده، از جمله «ذکوریت» می گوید: «بلا خلاف أجده فی شیء منها بل فی المسالک: هذه الشرائط عندنا موضع وفاق.»

و در خصوص شرط ذکوریت، باز می گوید: «واما الذکورة فلما سمعت من الإجماع،





والنّبوی: «لا یفلح قوم ولیتھم امرأة. وفی آخر: «لا تتولّی المرأة القضاء. وفی وصیة النّبی (ص) لعلی (ع): «یا علیّ لیس علی المرأة جمعة-الی ان قال-ولا تولّی القضاء»<sup>۱۷</sup>. وی اساس و پایه استدلال را بر اجماع بنا نهاده، و آن را مسلم گرفته، همان گونه که در کلام صاحب «مفتاح الکرامة» گذشت «معلوم و منقول». آن گاه روایات را شاهد می آورد تا پشتوانه ای برای اجماع باشد.

و در پایان می افزاید: لا اقل اگر شکمی در مسئله باشد، همانا اصل بر عدم جواز و عدم اذن است.

۱۱- حضرت استاد آقای خوئی- طاب ثراه- سومین شرط قاضی را، ذکوریت یاد کرده، می گوید: «بلا خلاف ولا اشکال. و تشهد علی ذلک صحیحة الجمال. ویؤیدها مارواه الصدوق من وصیة النّبی لعلی (ع): «ولا تولّی القضاء»<sup>۱۸</sup>.

فقیه توان مندی هم چون آقای خوئی، اعتبار این شرط را با عنوان «بلا خلاف ولا اشکال» یاد کرده، که جابر هیچ گونه شبهه و مناقشه در مسئله باقی نمی گذارد، و می رساند که مخالفی در مسئله، در نظر چنین فقیهی وجود ندارد.

به علاوه صحیحة جمال (ابو خدیجه سالم بن مکرّم) را شاهد می آورد و روایت صدوق را مؤید آن قرار داده است.

این گونه تعابیر در کلمات بزرگان و استوانه های فقاہت، به خوبی می رساند که مسئله از قطعیات فقه امامیه، و مورد اجماع و اتفاق آرای فقها است. و مخالفی- چنان که برخی گمان کرده اند- وجود ندارد. و خواهیم دید که گفتار دو فقیه بزرگوار (میرزای قمی و محقق اردبیلی) در واقع، مخالفت با اجماع یاد شده نیست.

### مخالف در مسئله

برای روشن شدن مطلب، باید بدانیم که قضاوت مورد بحث بر دو گونه است:

۱- تصدّی منصب قضا، که به معنای: ولایت بر انجام عمل قضائی است و با عنوان

منصب رسمی در تشکیلات قضائی- اداری کشور، مطرح است؛

۲- فعل قضاوت، که صرفاً انجام عمل قضائی است؛ یعنی فصل خصومت و حلّ مشکل مورد نزاع میان دو نفر. که هرکس عالم به احکام شرع باشد، می تواند مشکل دو نفری را که درباره یک مسئله شرعی - به جهت جهل و ندانستن - اختلاف نموده اند، حل نماید، و راه حلّ اختلاف را به آنان ارائه دهد.

آن چه مورد اتفاق آرای فقها است، و ذکوریت را قاطعانه شرط کرده اند، همان معنای نخست است، که از شئون ولایت عامّه است و اذن صادر از مقام عصمت شامل فاقدین شرایط یاد شده نمی گردد.

و آن چه این دو بزرگوار (میرزای قمی و محقق اردبیلی) مورد تردید قرار داده اند، که آیا اجماع یاد شده شامل آن می گردد یا نه، همان معنای دوم است که مجرداً یک عمل قضائی است نه منصب قضا.

مولی ابوالقاسم گیلانی معروف به میرزای قمی (وفات: ۱۲۳۱ق) در کتاب پر ارج «غنائم الایام» می فرماید:

«یشترط فی القاضی مطلقاً - [سواء اكان القاضی المنصوب ام قاضی التحکیم] -: العقل والبلوغ والایمان والعدالة والذکورة وطهارة المولد اجماعاً.»

اصل این شرایط را با قاطعیت، معتبر دانسته، و مورد اجماع قطعی گرفته است. سپس شرایط دیگری را از قبیل: غلبه حفظ و قدرت نطق، اجماعی ندانسته و به گروهی نسبت داده است.

و در شرط «ذکوریت» - که مطلقاً شرط باشد، چه در منصب قضا و چه در فعل قضائی - مورد تردید قرار داده، شمول مورد اجماع را نسبت به فعل قضائی مشکل دانسته، در این باره چنین می گوید:

«وربما یشکل فی اشتراط الذکورة مطلقاً، لان العلل المذكورة لها، من عدم تمکن النسوان من ذلك غالباً، لاحتياجه الى البروز و تمييز الخصوم والشهود... غیر مطرّده، فلا وجه لعدم الجواز مطلقاً، إلا ان ینعقد الإجماع مطلقاً.»

سپس اضافه می کند:

«ویمکن ان یكون الإجماع بالنظر الى اصل اختيار الولاية والمنصب عموماً، واما فی حکومت خاصه، فلم یعلم ذلك من ناقله، وان احتمله بعض العبارات. فالإشکال ثابت فی الاشتراط مطلقاً... ۱۹.»

به خوبی روشن است که اصل انعقاد اجماع را در مسئله، مورد تردید قرار نداده، ولی گسترش دامنه آن را نسبت به قضاوت های خصوصی که صرفاً عمل قضائی است، نه منصب قضا، مشکل دانسته است. ولی در عین حال، شمول و عموم آن را احتمال می دهد و نفی قطعی نمی کند. صرفاً اشکالی را نسبت به گسترش دامنه اجماع مورد اشکال قرار داده است. لذا مخالف شمردن ایشان را در اصل مسئله، پنداری بیش نیست.

مولی احمد اردبیلی (وفات: ۹۹۳ق) در کتاب «مجمع الفائدة والبرهان» که در شرح «ارشاد الازهان» علامه حلی نوشته، نیز در همین راستا سخن گفته و می گوید:

«واما اشتراط الذکوره، فذلک ظاهر، فیما لم یجز للمرأة فیہ امر. واما فی غیر ذلک فلا نعلم له دلیلاً واضحاً. نعم ذلک هو المشهور. فلو کان اجماعاً فلا بحث، والأ فالمنع بالکلیه محلّ بحث، اذ لا محذور فی حکمها بشهادة النساء، مع سماع شهادتهن بین المرأتین مثلاً بشیء، مع اتصافها بشرائط الحکم ۲۰.»

وی شرط ذکوریت را، در مواردی که زن شایستگی آن را ندارد، روشن دانسته و مقصود از عبارت «فیما لم یجز للمرأة فیہ امر» از مثالی که در پایان کلامش می آورد، معلوم می شود و آن، حضور در جمع مردان، و صدا برافراشتن و بروز آن چنانی که شایسته «تجب» و «تستر» زنان محترم مسلمان نیست، می باشد.

او می گوید: این گونه «محاذیر» در موارد قضاوت خصوصی، وجود ندارد و دلیل روشنی بر آن اقامه نشده، گرچه میان فقها مشهور است. و اگر دامنه اجماع آن را شامل شود، بحثی نیست و گرنه، منع کلی جای بحث است.

پر روشن است که این محقق بزرگوار، اصل شرطیت را پذیرفته، ولی گستره آن تا موارد خصوصی را... که صرفاً فعل قضائی است... مورد تردید قرار داده است. و این همان است که بعداً در کلام میرزای قمی مطرح گردیده، و بدان اشارت رفت.

نکته جالب آن که ایشان گستره شهرت را پذیرفته و فقط گستره اجماع را مورد تردید قرار داده است. البته با پذیرفتن اجماع در اصل مسئله؛ یعنی «شرط ذکوریت» در قضاوت رسمی.

خلاصه، اجماع فقهای امامیه در اصل مسئله، هم چنان بر قوت باقی است، و هرگز مورد خدشه قرار نگرفته. و به گفته صاحب ریاض: «وکفی به دلیل<sup>۲۱</sup>».

### قرآن کریم

خداوند درباره ساختار روحی زنان می فرماید:

«او من ینشو فی الحلیة وهو فی الخصاص غیر مبین<sup>۲۲</sup>»

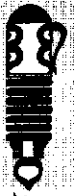
در این آیه، دو ویژگی از ویژگی های زن، که ساختار روحی او را تشکیل می دهد، بیان شده است:

اولاً: شخصیت و کمال خود را همواره در زیور و آراستن خود می بیند.

این ویژگی، با عنوان یک نقیصه در این آیه مطرح شده است، زیرا شخصیت یک انسان در همان کمالات انسانی است. و خداوند انسان را در بهترین اندام آفریده است: «لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم<sup>۲۳</sup>». و او را گل سر سبد آفرینش قرار داده. مضافاً این که به عنوان «خليفة الله فی الارض» آینه تمام نمای جمال و کمال ذات حق تعالی است.

اکنون، زن که یک انسان کریم، و نمونه کمال آفرینش است، پیوسته می کوشد تا خود را با زیور آلات - که فلزات یا سنگ هایی بیش نیستند - بیاراید، و به گمان خود، کمال و جمال خود را از این راه به دست آورد. و این یک گونه احساس کاستی است که این موجود لطیف در خود می پندارد.

ثانیاً: پیوسته دست خوش احساسات است، و در گرداب حوادث و پیش آمدهای ناگوار، به جای آن که عقل و تدبیر شایسته به کار گیرد، مغلوب احساسات شده، متانت و بردباری را، که لازمه مقابله با پیش آمدها است، از دست می دهد و خود را عاجز و ناتوان می بیند. از این رو نمی تواند با صبر و شکیبایی درباره پیش آمدها بیندیشد لذا نخواهد



توانست - بر اثر غلبه احساسات - آن چه در دل دارد به خوبی و با آرامش، روشن سازد، و مطلب حساب شده خود را، مدلل و مبرهن، بیان نماید.

و این نیز نقیصه دیگری است که زنان را در گرداب حوادث، ناتوان جلوه می دهد. از این آیه به خوبی می توان استفاده نمود که زن نمی تواند بر کرسی قضاوت تکیه زند و با خصومت ها و درگیری ها، آن گونه که باید و شاید، برخورد نماید، زیرا موجودی زودرنج و مغلوب عواطف و احساسات است و متانت و بردباری را که لازمه برخورد با حوادث ناگوار است، خیلی زود از دست فرو می نهد.

یکی از مهم ترین شروط قضاوت به حق، صلابت و شدت و حدت، در برخورد با حوادث و پیش آمدها است، که با ظرافت و لطافت طبع زنان سازگار نیست.

مولا امیر مؤمنان به فرزندش (ع) در این باره می فرماید:

«ولا تُملِك المرأة من امرها ما جاوز نفسها، فإن المرأة ريحانة وليست بقهرمانة»<sup>۲۴</sup>  
زنان، طبعی ظریف دارند، و مرد میدان کارزار، که با حوادث پنجه نرم کنند نیستند.



### روایات

در زمینه ناشایستگی زنان، در امر قضاوت، بلکه مطلق مناصب و پست های حساس، مخصوصاً آن ها که با دشواری همراه است، روایات قابل توجهی در دست است، از جمله همین فرمایش مولا امیر مؤمنان (ع) که گذشت.

این نامه یکی از مشهورترین وصایای امیر مؤمنان به فرزندش امام حسن است، که علما و بزرگان، پیش از سید رضی، آن را ثبت و ضبط کرده اند.

از جمله صدوق - علیه الرحمه - در کتاب «من لا يحضره الفقيه» آن را با لفظ «قال امیر المؤمنین» آورده، منتهی مورد خطاب را محمد بن حنفیه، گفته است.<sup>۲۵</sup>

و نیز ثقة الاسلام کلینی در کتاب «الرسائل» با سندی متصل به امام ابی جعفر باقر (ع) آن را آورده است.<sup>۲۶</sup> به علاوه، سید بن طاووس در کتاب «کشف المحجّة الی ثمره المهجّة» سعی بر آن داشته تا اسناد فراوان این وصیت را گرد آورد.<sup>۲۷</sup>



خلاصه، این وصیت علاوه بر شهرت، منابع فراوانی در کتاب‌های معتبر اهل سنت و شیعه دارد که عبدالزهراء حسینی در مصادر نهج البلاغه گرد آورده است.<sup>۲۸</sup> پس این وصیت از جهت سند قابل اعتماد است.

۱- مرحوم صدوق در کتاب «خصال» از امام ابی جعفر باقر(ع) روایت کرده است که: «ولا تولی المرأة القضاء، ولا تولی الإمارة»<sup>۲۹</sup>.

این حدیث، هرگونه پست و منصبی را در نظام اسلامی، برای زن منع کرده است.  
۲- در وصیت مفصلی که مرحوم صدوق، از پیغمبر(ص) به علی(ع) نموده، آورده است که: «... ولا تولی القضاء»<sup>۳۰</sup>.

در ردیف این عبارت، مطالبی دیگر نیز آمده که جنبه ترجیحی دارد، نه الزامی، ولی شیوه فقها بر آن است که در این گونه موارد، اخذ به ظاهر منع کرده، و جملات دیگر را که با دلیل خاص تبیین شده، شاهد بر جملات هم ردیف نمی‌گیرند.

۳- فقها عموماً در این زمینه به روایتی استناد جسته‌اند که جنبه تاریخی دارد، و از پیغمبر اکرم در کتاب‌های تاریخی و نیز مجامع حدیثی آمده است، و آن این که در خصوص تکیه زدن «پوران دخت» بر آریکه سلطنت خسروی، چنین فرمودند:

«لن یفلح قوم ولیتهم امرأة.» یا «لا یفلح قوم ولّوا امرهم امرأة.» یا «اسندوا امرهم الی امرأة»<sup>۳۱</sup>. و تعابیری از این قبیل، که تقریباً تواتر معنوی یافته و جای انکار نیست. مانند سایر حوادث تاریخی و گفتارهایی که در زمینه‌های مختلف از پیغمبر اکرم(ص) یا علی(ع) نقل شده است، و مورد استشهاد فقها نیز قرار می‌گیرد.

۴- در صحیحه ابی خدیجه(سالم بن مکرم جمال) آمده است که: «ولکن انظروا الی رجل منکم یعلم شیئاً من قضایانا، فاجعلوه بینکم، فإنی قد جعلته قاضياً»<sup>۳۲</sup>.  
و در حدیث دیگر نیز از ابی خدیجه: «اجعلوا بینکم رجلاً قد عرف حلالنا و حرامنا، فإنی قد جعلته علیکم قاضياً»<sup>۳۳</sup>.

حضرت استاد و نیز صاحب جواهر- قدس سرهما- و دیگران نیز، استظهار نموده‌اند که تعبیر «رجل» در این روایت از روی عنایت بوده است. صاحب جواهر می‌فرماید: «ویان



المنساق من نصوص النصب غير المرأة، بل في بعضها التصريح بالرجل<sup>۳۴</sup>.  
این روایات، برخی با ضعف یا ارسال روبه روست، ولی روی هم حالت استفاضه  
را یافته، و به اصطلاح «متظافر» بوده و قابل اعتماد می شوند.  
علاوه بر استناد فتوای مشهور که موجب جبر ضعف سند می باشد، لذا صاحب  
مفتاح الکرامه می فرماید:

«وإن لم يكن إجماع فهذا خبر منجبر بالشهرة العظيمة<sup>۳۵</sup>.»

«هذا» اشاره به روایت صدوق است: «ولا تولّى القضاء.»

البته شیوه فقها، طبق سیره عقلا، اعتبار خبری است که مورد عمل و استناد اهل خبره  
فن باشند. و دلیل حجیت خبر واحد- که همان بنای عقلا است- شامل مورد نیز می شود.  
زیرا بنای عقلا بر آن است که بر خبر مورد عنایت اهل خبره اعتماد نمایند.

### جمع بندی دلایل

اولاً: در این مسئله اجماع فقهای امامیه وجود دارد، تا آن جا که شیخ الطائفه در کتاب  
خلاف آن را به طور مطلق به مذهب امامیه نسبت داده است. و این خود کاشف از این است  
که تا آن روزگار، در این مورد مخالفی از فقهای امامیه وجود نداشته است.  
و هم چنین دعوی اجماع در کلام شهید ثانی و غیر آن از متأخرین، که از یک حقیقت  
روشن حکایت دارد.

ثانیاً: محقق اردبیلی و میرزای قمی، در گستره دامنه اجماع تردید کرده اند، و با اصل  
مسئله مخالفتی یا تردیدی ندارند. لذا در اصل مسئله عدم جواز قضاوت زن با عنوان  
منصب رسمی مخالفتی نخواهند داشت.

ثالثاً: روایات متعددی در منع تصدی ولایت یا خصوص قضاوت برای زنان وجود  
دارد که قابل استناد و اعتمادند.

رابعاً: علم اجمالی به وجود یکی از دو حجّت مسئله:

۱- یا اجماع فقها، که بدون استناد تحقق یافته، و خود به عنوان دلیل کاشف و



مستقل، حجیت دارد. چنانچه صاحب ریاض همین راه را یافته، پس از نقل اجماع در کلام بزرگان جهان فقاهت گوید: «وهو الحجّة، مضافاً الی الاصل<sup>۳۶</sup>».

۲- یا روایات مورد استناد فقها، در صورتی که اتفاق آرا به این روایات استناد داشته باشد. و شهرت استنادیه، آن هم در این حدّ از مرتبه قریب به اجماع، موجب قوّت اسناد روایات می گردد.

چنان چه صاحب مفتاح الکرامه به آن اشارت دارد:

«وان لم یکن اجماع فهذا خیر منجبر بالشهرة العظيمة<sup>۳۷</sup>».

به علاوه، روایات متظافره و صحیحه نیز در این زمینه وجود داشت.

پی نوشت ها:

۱. الدروس الشرعية، فی فقه الامامية (چاپ سنگی) ص ۱۶۸.
۲. مکاسب محرّمة، ص ۱۵۳.
۳. ریاض المسائل، ج ۲، ص ۳۸۹.
۴. سنن بیهقی، ج ۱۰، ص ۱۱۸: «لن یفلح قوم ولّوا امرهم امرأة.» درباره اعتبار این بحث گفت و گو خواهیم نمود.
۵. جواهر الکلام، ج ۴۰، ص ۱۴.
۶. کتاب الخلاف، ج ۲، ص ۵۹۰، آداب القضاء.
۷. نهی، از نفی شایستگی استفاده شده است.
۸. درباره پوران دخت - که بر تخت سلطنت خسروی تکیه زد- وارد شده است.
۹. الدروس، ص ۱۶۸، کتاب القضاء.
۱۰. شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۶۷.
۱۱. ایضاح الفوائد فی شرح القواعد، ج ۴، ص ۲۹۸.
۱۲. ر.ک: مسالك الافهام فی شرح شرایع الاسلام، ج ۲، کتاب القضاء.
۱۳. ر.ک: مفتاح الکرامه، ج ۱۰، ص ۹.
۱۴. کفاية الاحکام، ص ۲۶۱.





- ۱۵ . مفاتیح الشرایع، ج ۳، ص ۲۴۶ .
- ۱۶ . ریاض المسائل در شرح مختصر نافع، ج ۲، ص ۳۸۸-۳۸۹ .
- ۱۷ . جواهر الکلام، ج ۴۰، ص ۱۲-۱۴ .
- ۱۸ . مبانی تکلمة المنهاج، ج ۱، ص ۱۰ .
- ۱۹ . غنائم الأيام، ص ۶۷۲ .
- ۲۰ . مجمع الفائدة والبرهان، ج ۱۲، ص ۱۵ .
- ۲۱ . گوید: «وهو الحجة» (ریاض المسائل، ج ۲، ص ۳۸۸-۳۸۹) .
- ۲۲ . زخرف (۴۳) آیه ۱۸ .
- ۲۳ . تین (۹۵) آیه ۴ .
- ۲۴ . نهج البلاغه، نامه شماره ۳۱، ص ۴۰۵ (صبحی صالح) .
- ۲۵ . من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۳۶۲، رقم ۱۳ . وج ۴، ص ۲۸۰، رقم ۱۰ .
- ۲۶ . سید عبدالزهراء حسینی، مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۱۱ .
- ۲۷ . كشف المحجة، فصل ۱۵۴ ص ۱۵۷ . مجلسی در بحار الانوار (چاپ بیروت) ج ۷۴، ص ۱۹۶ تمامی این اسناد را از سید بن طاووس آورده . و عبارات یادشده در ص ۲۱۴ بحار است و ص ۲۳۳ . وج ۱۰۰، ص ۲۵۲، رقم ۵۴ و ۲۵۳، رقم ۵۶ .
- ۲۸ . مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۰۷-۳۱۲ .
- ۲۹ . بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۵۴، باب جوامع احکام النساء، رقم ۱ . وج ۱۰۱، ص ۲۷۵ .
- ۳۰ . من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۲۶۳ .
- ۳۱ . ر.ك: مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۳۸ و ۴۳ و ۴۷ و ۵۱ و سنن بیهقی، ج ۱۰، ص ۱۱۸ .
- ۳۲ . وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۳، رقم ۵، باب صفات القاضی .
- ۳۳ . همان، ص ۱۳۹، رقم ۶، باب صفات القاضی .
- ۳۴ . جواهر الکلام، ج ۴۰، ص ۱۴ .
- ۳۵ . مفتاح الكرامة، ج ۱۰، ص ۹ .
- ۳۶ . ریاض المسائل، ج ۲، ص ۳۸۸-۳۸۹ .
- ۳۷ . مفتاح الكرامة، ج ۱۰، ص ۹ .